

تعارض قانون مصوب مجلس با قانون اساسی

در شماره ۶ مجله کانون و کلاه آقای محمد فریبا مقاله در موضوع دادگاههای اختصاصی نوشته و در قسمت تعارض قوانین مصوب مجلس با قانون اساسی چنین تذکر داده شده : (از وظایف دادگاهها یکی این است که درباره قوانینی که برخلاف صریح قانون اساسی بتصویب رسیده است اظهار نظر کنند و بوسیله احکام خود قوانین مخالف قانون اساسی را نسخ نمایند و بر اثر اجراء این روش دیوان کشور هم بموقع خود موظف باظهار نظر خواهد بود و مواردیکه مجلس در تصویب قوانین انحراف حاصل نموده تشخیص خواهند داد)

بنظر من آقای فریبا يك بحث مفید و لازمی را بمیان آورده و اگر باین مسئله توجه شود یکی از عوامل عمده برای حفظ قدرت قوه قضائیه خواهد بود و جدوی بسیاری از تمایلات شخصی را در مسائل عمومی مملکتی خواهد گرفت و بهوسهای شخصی مجال نخواهد داد که بصورت قانون عرض اندام کنند و سوابق بد و غلطی در مملکت روزی نهاده شود که برای ایام بعد باقی بماند.

فکر وضع قانون برخلاف قانون اساسی تا مدت های در مملکت ما اصلاً وجود نداشت و اگر بگذشته برگردیم خواهیم دید که در زمان وزارت دادگستری مرحوم داور امکان اقدام بچنین امری در نظر گرفته شد و از فکر هم بمرحله عمل رسید و برای تنبیه قضات سرسخت هم این تجاوز نسبت بقانون اساسی بعمل آمد قضاتی که استقلال فکری خود را تا بمرسیاست وزارت خانه قرار نمیدادند و با او امر قوه مجریه مقاومت میکردند در حقیقت سبب پیداشدن فکر نوظهور تغییر احکام قانون اساسی بوسیله قانون مصوب مجلس شدند و وزارت دادگستری برای اینکه تغییر قضات را تا بمر میل قوه مجریه قرار دهد در سال ۱۳۱۰ لایحه بمجلس برد و اصل ۸۲ متمم

قانون اساسی را مجلس در ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ چنین تفسیر نمود: (ماده اول مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آن است که هیچ حاکم محکمه عدلیه را نمیتوان بدون رضای خود او از شغل قضائی بشغل اداری و یا به صاحب منصبی بار که منتقل نمود و تبدیل محل مأموریت قضات با رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست)

با توجه باصل ۸۲ متمم قانون اساسی که از اینقرار است: (تبدیل مأموریت حاکم محکمه عدلیه ممکن نمیشود مگر بر رضای خود او) می بینیم که یک فصل از قانون اساسی حذف شد و قوه قضائیه از آن زمان تحت نفوذ قوه مجریه درآمد.

و اگر همان زمان یکی از قضات به دیوان عالی تمیز شکایت میکرد و دیوان مزبور تفسیر مجلس را برخلاف نص صریح قانون اساسی نمیپذیرفت تجاوز بقانون اساسی بوسیله وضع قوانین متعدد دنباله پیدا نمیکرد.

اینجانب هم عقیده دارم که مجلس شورای ملی حق ندارد قوانینی برخلاف قانون اساسی وضع نماید و اگر هم وضع نمود محاکم عدلیه حق دارند در باره آن اظهار نظر کنند و بر طبق قانون مخالف با قانون اساسی حکمی صادر نکنند و البته محاکم رأسا نمیتوانند دخالت در چنین امری کنند و لازمه دخالت و اظهار نظر آن است که اگر بین دو نفر دعوائی مطرح باشد که یکی استناد بقانون مصوب مجلس و دیگری انکار تأثیر آنرا بمناسبت مخالفت با قانون اساسی نماید در آن صورت محکمه حق خواهد داشت که قانون اساسی را اولی شناخته و طبق آن رأی بدهد و لذا در مواردیکه بین دو نفر در محکمه دعوائی مطرح نیست و استناد بقانونی نشده که مخالف با قانون اساسی است اعمال حق رسیدگی بقانونی بودن قانون مجلس در برابر قانون اساسی موردی نخواهد داشت.

برای اثبات این نظریه میتوان دلایل زیادی اقامه نمود ولی بواسطه تنگی جا فقط برای نمونه چند دلیل ذکر میکنیم:

اول - قانون اساسی را از آن جهت قانون اساسی میگویند و با قانون عادی فرق دارد که قبلاً نسبت بمسائل معینی که اساس حقوق ملت و تشکیلات مملکتی را تعیین نموده موافقت حاصل شده است - مثلاً در مورد قوای کشور اصل تفکیک را قائل گردیده و اگر بتوانیم اصل مزبور را بوسیله قانون عادی از میان ببریم با اساس حقوق مردم و آنچه را که مردم در باره

آن اتفاق حاصل نموده اند صدمه وارد میآید و هرگاه در موقع تنظیم قانون اساسی منظور آن بود که قانون اساسی قابل تغییر است چنین منظوری قید میگردد.

دوم - و کلاه مجلس برای نسخ مواد قانون اساسی دارای اختیار نیستند و برای تغییر آن نظر موافق عموم مردم بوسیله نمایندگان که از طرف مردم که مختار بعمل مزبور باشند لازم است بهمان نحوی که در یک مورد عمل گردید و برای خلع سلطنت از قاجار به و نقیض آن بشاه فقید مجلس مؤسسان بوجود آمد تا نسخ چند ماده از قانون اساسی با تصویب مجلس مزبور باشد بنابراین وقتی برای نسخ و تغییر مواد قانون اساسی محتاج بمجلس مؤسسان باشیم و سابقه امر مثبت این مطلب است که برای تغییر قانون اساسی وضع قانون مجلس کافی نیست و بلکه تشکیل مجلس مؤسسان لازم خواهد بود آن وقت باین نتیجه میرسیم که اولاً - اگر در یک مورد تغییر قانون اساسی محتاج به تشکیل مجلس مؤسسان باشد در موارد دیگر نیز محتاج آن خواهد بود و ثانیاً - منظور اصلی تغییر قانون اساسی است و فرقی نخواهد کرد که این عمل یا بصورت نسخ صریح چند ماده از قانون اساسی باشد یا نسخ ضمنی آن بوسیله قانون مصوب مجلس زیرا نتیجه بهر حال یکی خواهد بود علیهذا اگر قانون مصوب مجلس مخالف قانون اساسی باشد نسخ و تغییر قانون اساسی بعمل میآید و اگر صریح نباشد ضمنی است در صورتیکه تغییر مواد یا احکام قانون اساسی فقط در صورتی قانونی خواهد بود که بوسیله مجلس مؤسسان و موافقت عامه مردم بدست آمده باشد.

بنابراین ترفیع قانونی که تاکنون برخلاف قانون اساسی وضع شده باشد اگر در محکمه که بین دو نفر قضاوت میکند مورد ایراد واقع شود محکمه وظیفه دارد که رسیدگی کند آیا قانون برخلاف قانون اساسی است یا نه و هرگاه تشخیص داد برخلاف قانون اساسی است باید بکسی که آنرا مورد استناد قرار میدهد حق ندهد و قانون اساسی را مقدم بر قانون عادی مصوب مجلس بشمارد.

پس در مورد دعاوی مطبوعاتی چون اصل هفتاد و نهم مضمون قانون اساسی مقرر میدارد که رسیدگی به تقصیرات سیاسی و مطبوعاتی باید با حضور هیئت منصفه باشد علیهذا قانون ۱۳۲۱ چون برخلاف قانون اساسی

است و دعوای مطبوعاتی را در محکمه جنحه بدون حضور هیئت منصفه تجویز نمیکند نباید در صورت ابراد اشخاص مورد استناد محکمه قرار گیرد و وظیفه دیوان کشور است که هر تصمیمی را که معاکم برخلاف اصل ۲۹ متمم قانون اساسی اتخاذ میکنند نقض نماید .

همینطور اگر مجلس درباره آراء معاکم یا قراردادهای خصوصی اشخاص یا دعاوی بین افراد قانونی وضع نماید چون مخالف با اصل ۲۷ قانون اساسی است غیر معتبر است. زیرا در اصل ۲۷ و ۲۸ لزوم تفکیک و انفصال قوای سه گانه کشور بطور صریح قید گردیده و درباره قوه قضائیه چنین نگاشته: (قوه قضائیه و حکمیه عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است به معاکم شرعیه در شرعیات و به معاکم عدلیه در عرفیات) و هر گاه یکی از اطراف دعوی استناد بچنین قانونی کند محکمه وظیفه دارد که در مقام تعارض آن با اصول قانون اساسی قانون اخیر را مرجح بدارد.

سوم - اصل بیست و ششم قانون اساسی از اینقرار است: (قوای مملکت ناشی از ملت است طبقه استعمال آن قوی را قانون اساسی معین مینماید) - وقتی بقانون اساسی توجه کنیم می بینیم طبقه استعمال این قوی در هر فصلی تحت احکام و مقرراتی و با ذکر اختیارات و حقوقی ذکر گردیده و چون در اصل ۲۶ تصریح شده که طبقه استعمال این قوی بر طبق قانون اساسی است بنابراین آنچه برخلاف قانون اساسی باشد معتبر نخواهد بود و بعقیده بنده اصل ۲۶ مزبور ما را از هر استدلال و مباحثه بیشتری بی نیاز مینماید و بر قوه قضائیه ما مخصوصاً دیوان کشور واجب است که رویه گذشته را تغییر دهند و یک فصل جدیدی با اعمال این حقی که دارند در تاریخ قضائی ما باز کنند

سابقه عمل در ممالک دیگر - برای تأیید نظریات خود بسابقه که موضوع فوق در ممالک متعدده امریکای شمالی دارد اشاره مختصری لازم است کنیم. در امریکاهم پس از وضع قانون اساسی تاچندی در مشروعیت عمل معاکم نسبت بقضاوت بر علیه آراء مجالس مقتضیه در مورد مخالفت با قانون اساسی تردید داشتند ولی بالاخره در قضیه مطروح معروف به مار بوری و مادیسن دیوان عالی ناچار وارد بحث در این موضوع گردیدند و رئیس دیوان عالی موسوم بمارشال که از معروفترین قضات و علماء حقوق امریکا در زمان خود بودند چنین اظهار نظر نمود: (علیهذا اگر معاکم بایستد

قانون اساسی را رعایت کنند و قانون اساسی بالاتر از قوانین عادی مجالس مقننه است پس قانون اساسی باید در این قضیه حاکم باشد و نه قانون عادی) -

از آن زمان تاکنون تصمیم فوق در تمام ممالک متحده امریکای شمالی قوت و اعتبار دارد و هر چند اصل این است که قوانین عادی مجالس مقننه مطابق با قانون اساسی است ولی اگر در محکمه بیکی از اطراف دعوی قانون عادی مجالس مقننه را برخلاف قانون اساسی معرفی کند محکمه رسیدگی خواهد کرد و بقانون عادی برخلاف قانون اساسی ترتیب اثر نخواهد داد این عمل و سابقه هم مجالس مقننه را از اعمال بی رویه حفظ میکنند و هم ضامن حقوق افراد در مقابل اشتباهات یا نظریات سیاسی نمایندگان مجالس مقننه خواهد بود. بعقیده من تقلید از این رویه در مملکت ما هم يك عملی است قانونی و در حدود وظائف قضات و هم ثمرات نیکوئی برای مملکت و خاصه حفظ حقوق افراد در مقابل تمایلات سیاسی و شخصی خواهد داشت و چون مجله کانون و کلا مخصوص مقالات علمی است جا ندارد که موضوع فوق را از نظر سیاسی هم تشریح نمایم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی